

## نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروردی

دکتر حسین خسروی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد شهر کرد

### چکیده

«خورشید» به عنوان یک موضوع همیشه مورد توجه شاعران بوده است. در دوره آغازین شعر فارسی توصیفاتى که از خورشید ارائه شده است، تنها جنبه تصویرسازی دارد. در سده‌های ششم و هفتم، خاقانی، عطار و مولانا بیش از دیگران به خورشید توجه نشان داده‌اند.

سهروردی (549 - 587 ه. ق) - فیلسوف شهید و شهیر ایرانی - در آثار خود پی‌درپی از تمثیلاتی استفاده کرده که حضور خورشید در آنها از نظر بسامد قابل توجه است. این حضور چنان قوی، پررنگ و گسترده است که می‌توان خورشید را پایه تمثیلات و حتی تفکر او به‌شمار آورد.

در هفت قصه از مجموعه قصه‌های ده‌گانه کتاب لغت موران، خورشید نقشی محوری و اصلی دارد و حضور آن در بافت متن چنان قوی و مؤثر است که با حذف آن، شالوده قصه به هم می‌ریزد. این نقش‌آفرینی خورشید از تفکر فلسفی و اندیشه‌های اشراقی سهروردی مایه می‌گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** سهروردی، خورشید، اشراق، نماد، لغت موران.

تاریخ دریافت مقاله: 87/11/1

تاریخ پذیرش مقاله: 88/1/30

Email: h\_khosravi@yahoo.com

### مقدمه

توجه به خورشید و معادل‌های آن مانند آفتاب، مهر و شمس کمابیش در بیشتر آثار ادبی دیده می‌شود. در اشعار خاقانی، عطار، مولانا و حافظ اشارات خورشیدی به اندازه‌ای فراوان است که بعضی محققان این اشعار و اشارات را به آیین میترا ربط داده‌اند و برخی از این شاعران را دارای گرایش‌های مهری دانسته‌اند. (کزازی: 1368)

(103)

این‌گونه نظرات اگر چه ممکن است کمی با افراط همراه باشد و با تردید شنیده شود، اما به هر حال درباره آنها جای تأمل و تعمق هست و چنانچه پژوهشی در این زمینه انجام شود، بهتر آن است که نقش خورشید و

تعبیر مربوط به آن در نظام فکری و سبک شخصی شاعران خورشیدگرا و در کلیت آثار آنان و نه تنها در تفسیر یک بیت یا مصراع، بررسی و تبیین شود.

در این بررسی‌ها - اگر انجام شود - محیط جغرافیایی شاعر، تفکر، مذهب، خانواده، اخلاقیات و مسائلی از این دست باید محل توجه باشد. برای مثال آیا توجه خاقانی به خورشید و صبح از زندگی او در سرزمین سرد قفقاز ناشی می‌شود؟ آیا او بین مسیح و خورشید رابطه‌ای می‌بیند؟ آیا سپیده‌ستایی و خورشیدخواهی او حاصل شب زنده‌داری‌های عابدانه اوست؟ آیا او صبح را به خاطر صبح دوست دارد؟

پاسخ به این پرسش‌ها، که بسیار بیشتر تواند بود اگر در مجموعه آثار و بوطیقای یک شاعر یا نویسنده تعمیم یابد و تصدیق شود، در آن صورت قابلیت استنتاج خواهد داشت.

در شعر سده‌های چهارم و پنجم هجری، توصیفات از خورشید به چشم می‌خورد که به باورهای دینی و جهان‌بینی شاعران ارتباطی ندارد و تنها کوشش‌هایی است که برای انتقال تجربه‌های حسی شاعر در قالب تصویر انجام شده است. شعر آن دوران می‌کوشد بدون دخالت دادن مسایل وجدانی و عاطفی، تصاویری دقیق از طبیعت زندگی و زندگی طبیعت ثبت کند و در اختیار دیگران قرار دهد. به ابیات زیر بنگرید:

مهر دیدم بامدادان چون بتافت      از خراسان سوی خاور می‌شتافت  
نیمروزان بر سر ما برگذشت      چون به خاور شد ز ما نادید گشت

(رودکی 1382: 47)

از خراسان بردمد طاووس‌وش      سوی خاور می‌شتابد شاد و کش

(همان: 49)

در این ابیات، رودکی در تشبیهی حسی، مهر را در گذارش از مشرق به مغرب به طاووسی مانند کرده است که با کمال زیبایی، جلوه‌گری، آهستگی و وقار در آسمان پرواز می‌کند. شاعر در ماورای این تشبیه امری ثانوی را دنبال نمی‌کند و هدفش از ساخت تصویر، خود تصویر است؛ یعنی قصد دارد - تنها و تنها - تصویری از دنیای خارج از ذهن ارائه کند؛ فارغ از آن که بخواهد احساسی از شادی، غم، یأس، امیدواری، افسردگی، نشاط، عشق‌ورزی و یا کینه‌توزی به خواننده منتقل کند و همچنین است بیشتر تصاویری که از طبیعت و از جمله طلوع و غروب خورشید در شعر سبک خراسانی و به ویژه شعر منوچهری دیده می‌شود. (شفیعی کدکنی 1366: 405). البته در این جا استثنایی هم وجود دارد. ناصر خسرو خلاف شاعران هم‌عهد خویش، شعرش را بستری برای بیان اندیشه‌های دینی و حکمی قرار داده است. او در یکی از قصاید معدودی که در وصف طبیعت سروده است، چنین تصاویری ارائه می‌دهد:

آمد بهار و نوبت سرما شد      و این سالخورده گیتی برنا شد...  
چون عمرو عاص پیش علی، دی مه      پیش بهار عاجز و رسوا شد  
معزول گشت زاغ چنین، زیرا      چون دشمن نیبره زهرا شد  
کفر و نفاق از وی چو عباسی      بر جامه سیاهش پیدا شد

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| خورشید، فاطمی شد و با قوت   | برگشت و از نشیب به بالا شد    |
| تا نور او چو خنجر حیدر شد   | گلبن قوی چو دلدل شهبها شد     |
| خورشید چون به معدن عدل آمد  | با فصل زمهریر معادا شد        |
| افزون گرفت روز چو دین، و شب | ناقص چو کفر و تیره چو سودا شد |
| اهل نفاق گشت شب تیره        | رخشنده روز از اهل تولا شد     |

(ناصر خسرو 193:1386)

ناصر خسرو در ابیات بالا خورشید را در هنگام اعتدال ربیعی و ورود به برج حمل، مشبه به قرار می‌دهد برای فاطمیان که به زعم وی کارشان روزبه‌روز بالا می‌گیرد و زاغ را نیز همچون خلیفه سیاه‌جامه، مظهر کفر و نفاق می‌انگارد. او همچنین شب را به منافقان و روز را به شیعیان تشبیه کرده است.

در قرن ششم، در شعر دو تن از شاعران برجسته این دوره به ناگهان اشارات خورشیدی از نظر بسامد رشد چشمگیری یافته است؛ خاقانی شروانی (520-595 ه. ق) و عطار نیشابوری (540-618 ه. ق).

خاقانی آن قدر از صبح و آفتاب سخن گفته که به شاعر صبح مشهور شده است. از صد و سی و دو قصیده بلند او، چهل قصیده یعنی نزدیک به یک سوم این قصاید با وصف صبح و طلوع خورشید آغاز می‌شود و یا لاقلاً واژه صبح و آفتاب را در مطلع خود دارد. از شانزده ترکیب‌بند، نه تای آنها با توصیف صبح و خورشید شروع شده است (بیش از پنجاه). در بعضی موارد وصف آفتاب و صبح جای تغزل را در قصاید و ترکیب‌بند هایش گرفته است. او با آفتاب و صبح مغازله می‌کند. در *تحفه العراقین* بارها به مخاطبه، با آفتاب سخن می‌گوید؛ او را می‌ستاید، به او شکوه و از او گلایه می‌کند. با او قهر و آشتی و راز و نیاز و ناز و نیاز دارد. حتی در نامه‌هایش هم خورشید را رها نمی‌کند. این توصیف را بخوانید:

• ... کبوتر این نامه، هم آفتاب بهتر که کبوتر زرین بال است. صد هزار خرمن ارزن ریزه - که ذرات می‌گویند - زیر زرین بال دارد. هر ماه به برخی وقوف سازد و در هواء عالم طیران کند، معلق زند، آب شور از دریا به منقار بالا می‌کشد، دانه زرد از سر منقار بر زمین ریزد... (خاقانی 1362: 220)

در آثار عطار، دو واژه پادشاه و خورشید به تکرار در نقش نماد به کار رفته‌اند و مفاهیمی چون خداوند و اولیای الهی را نمایندگی می‌کنند. در *منطق الطیر* بارها از سایه‌هایی سخن می‌رود که در پرتو خورشید محو می‌شوند یا ذراتی که به سوی آن در حرکتند. محو شدن سایه در خورشید، نماد فنا شدن سالک در نور الهی است:

محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد، والسلام  
(عطار 1368: 236)

موتیو «گم شدن سایه در خورشید» در غزلیات عطار نیز بسامد بالایی دارد و به‌طور کل حضور خورشید و پادشاه در مثنوی‌های عطار و غزل - داستان‌های او آن قدر فراگیر و جدی است که خود بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد.

قرن هفتم اوج تجلی و درخشش خورشید در شعر فارسی است. این بار خورشید در کلام مولانا و از مشرق مثنوی و غزلیات شمس می‌درخشد. واژه‌های «شمس»، «شاه» و «شیر» در سمبولیسم مولوی اهمیت خاصی دارند. این سه «شین»، بیشترین سلسله‌تداعی معانی را در مثنوی پدید می‌آورند و مولوی آرمانی‌ترین چهره‌ها را در هیأت آنان می‌بیند و می‌نماید. خورشید در اشعار مولانا حوزه معنایی گسترده‌تر و متنوع‌تری را نیز به خود اختصاص داده است یعنی ممکن است این واژه در چندین مفهوم نمادین به کار رود.

### نقش خورشید در تمثیلات سهروردی

شیخ شهاب‌الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی مکنی به ابوالفتح و معروف به شیخ مقتول و شیخ شهید در سال 549 هجری قمری در سهرورد از توابع زنجان به دنیا آمد و در سال 587 در شهر حلب به اتهام الحاد زندانی و سپس کشته شد. او احیاکننده و به کمال رساننده حکمت اشراق بود.

بعضی از مهم‌ترین آثار وی از این قرار است: 1- کتاب تلویحات 2- کتاب المشارع والمطارحات 3- حکمة الاشراق 4- قصه الغربة الغربیه 5- آواز پر جبرئیل 6- رساله‌العشق 7- لغت موران 8- صغیر سیمرخ 9- روزی با جماعت صوفیان 10- عقل سرخ 11- رساله فی حالة الطفولیه 12- مطارات 13- ترجمه رساله الطیر ابن سینا 14- هیاکمل النوریه 15- الالواح العمادیه 16- پرتونامه 17- طوارق الانوار 18- لوامع الانوار 19- المبدأ و المعاد 20- البارقات الالهیه.

در این نوشتار سعی ما بر آن است که نقش خورشید را در ساختار چند قصه از تمثیلات سهروردی در رساله لغت موران بررسی و تبیین کنیم. در قصه‌های کتاب لغت موران (که خلاصه آنها در پی خواهد آمد) حضور خورشید تصادفی و یا تشریفاتی نیست و از آن به عنوان ابزاری برای ساخت تصویر و تزئین قصه استفاده نشده، بلکه خورشید شخصیت اصلی نمایش است و حضور او در بافت متن چنان قوی و مؤثر است که با حذف آن شالوده قصه به هم می‌ریزد.

وجود این نقش در ساختار بیشتر تمثیلات و ایفای نقش محوری به‌وسیله خورشید، حضور آن را در قصه‌های سهروردی امری جدی، پرسش‌خیز و تا حدی پاسخ‌گیز نشان می‌دهد. برای رسیدن به شناختی همه جانبه که بتوان از آن نتیجه‌گیری و بر اساس آن اظهار نظر قطعی کرد، چند قصه را بررسی می‌کنیم.

رساله لغت موران یکی از آثار مشهور سهروردی است که بنا به تصریح خود او، آن را به درخواست یکی از دوستانش نوشته است. این اثر شامل یک مقدمه کوتاه و ده قصه است. در این اثر مجموعاً ده تمثیل آورده شده که در هفت قصه، خورشید نقش اصلی و اساسی دارد و در سه قصه دیگر، پادشاه جای خورشید را گرفته است.

قصه اول:

چند مور با مشاهده شب‌نم در این بحث وارد می‌شوند که اصل آن زمینی است یا دریایی. موری متصرف در میان ایشان بود، گفت: صبر کنید تا معلوم شود این قطره به کدام جانب میل دارد. چون هر چیزی را به اصل آن

کششی هست و به قاعده «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» برای پیوستن به اصل خود اشتیاق دارد.

• موران در این بودند که آفتاب گرم شد و شبم از هیالک نباتی آهنگ بالا کرد. موران را معلوم گشت که از زمین نیست، چون از هوا بود با هوا رفت ... يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ ... وَإِنِّي إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبِعِي ... إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ... (سهروردی 1374:ب:8)

قصه دوم:

پرنده‌ای بر روی آب بازی می‌کرد. لاک‌پشت‌ها با دیدن او در این بحث وارد شدند که «آیا این شکل مطبوع آبی است یا هوایی؟» بین آنها اختلاف ایجاد شد. دست آخر قرار شد صبر کنند تا حال او معلوم شود.

• ناگاه بادی سخت برآمد و آب را به هم آورد. مرغک در اوج نشست ... حاکم گفت سخن ابوطالب مکی ... نشنیده‌اید که در حق پیغمبر می‌گوید در باب وجد و خوف: إِذَا أَلْبَسَهُ اللَّهُ، أزال ترتيب العقل و رَفَعَ عَنْهُ كَوْنَ و المكان. در حال وجد مکان از پیغمبر - علیه السلام - برمی‌داشتند. (همان: 9)

قصه چهارم:

جام گیتی نما کیخسرو را بود. وقتی می‌خواست از امور غیبی آگاه شود، هنگامی که آفتاب در استوا بود، جام را در برابر آن می‌گرفت، چون ضوء اکبر بر آن می‌آمد، همه سطور و نقوش عیناً در آن ظاهر می‌شد ... وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ \* وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ. (همان: 11)

قصه ششم:

چند خفاش با حربا (آفتاب پرست) مشاجره پیدا کردند. خفاشان تصمیم گرفتند که بر حربا شبیخون بزنند و او را اسیر خود سازند. آنان در فرصتی مناسب بر حربا یورش بردند و او را در کاشانه خود محبوس کردند. سپس بر قتل او همداستان شدند و در مورد نحوه کشتن مشاورت کردند. سرانجام بدین نتیجه رسیدند که هیچ عذابی بدتر و سخت‌تر از مشاهده خورشید نیست.

چون آفتاب در آمد او را از خانه خود به در انداختند تا به شعاع آفتاب معذب شود و آن تعذیب، احیاء او بود. وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. (سهروردی 1374 ب: 13-15)

قصه هفتم:

هدهد که به تیزبینی مشهور است از اتفاق به آشیانه بومان (که روزگورند) می‌افتد. شب را می‌ماند و صبح عازم حرکت می‌شود. بومان او را بدعت‌آور می‌خوانند چون می‌خواهد در روز حرکت کند.

• گفتند: مگر دیوانه‌ای؟ در روز ظلمانی که آفتاب مظلم برآید کسی چون بیند؟ گفت به عکس افتاده است شما را. همه انوار جهان طفیل نور خورشید است»

و همه روشنان از او کسب نور می‌کنند... بومان چون این سخن شنیدند:

• حالی فریاد برآوردند و... یکدیگر را گفتند: این مرغ مبتدع است و در روز ... دم بینایی می‌زند.

با منقار و چنگال به جان او افتادند و گفتند اگر از حرف و عقیده خود باز نگردی، تو را می‌کشیم ...

• هدهد بدانست که در میان بومان افشاء سر ربوبیت کفر است. (همان: 16-17)

قصه نهم:

ادریس از ماه پرسید که چرا نور تو گاهی کم می‌شود و گاهی زیاد؟

- گفت بدان که... مرا هیچ نوری نیست، ولیکن وقتی در مقابله آفتاب باشم... از نور او مثالی در آینه جرم من... ظاهر شود.
- اگر تقدیراً آینه را چشم بودی و در آن هنگام که در برابر آفتاب است در خود نگریستی - اگر چه آهن است - آنا الشمس گفتی؛ زیرا در خود آفتاب نمی‌بیند. اگر آنا الحقی گوید یا سبحانی ما أعظم شأنی، عذر او را قبول واجب باشد. (همان: 21)

قصه دهم:

ابلهی چراغ پیش آفتاب داشت و گفت: مادر! آفتاب چراغ ما را ناپدید می‌کند. گفت: چون چراغ را از خانه بیرون نهدی، نور آن در برابر نور خورشید ناپدید شود. ... كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ. (همان: 23)

در هفت قصه‌ای که خورشید در آنها نقش دارد، هسته اصلی داستان چنین است:

\* در قصه اول آفتاب قطرات شبنم را به سوی خود جذب می‌کند.

\* در قصه دوم پرنده به سوی آسمان (خورشید) پرواز می‌کند.

\* در قصه چهارم آفتاب نقوش و تصاویر را در جام گیتی نما ظاهر می‌سازد.

\* در ششمین قصه حربا مجذوب نور خورشید می‌شود.

\* در قصه هفتم هدهد مشتاق نور خورشید است.

\* در قصه نهم ماه از مقابله آفتاب سخن می‌گوید و این که نور خود را از آن می‌گیرد.

\* در قصه دهم نور چراغ در برابر نور آفتاب ناپدید می‌شود.

در هفت قصه از ده قصه یاد شده، هسته اصلی داستان، قرار گرفتن یک شیء یا شخص در برابر خورشید و بهره‌مندی از اشراقات آن است. این شخصیت‌ها ممثل یا نماد سالک هستند و خورشید نماد حضرت حق است. نویسنده در تمام این قصه‌ها کلیدی قرار داده است تا خواننده در پایان هر قصه به سرعت از معنای ظاهری نماد به مفهوم مجازی آن برسد و به عبارتی معنای مجازی را در کنار معنای حقیقی دریابد. این کلید واژه‌ها چنین‌اند:

در قصه اول، آیه «يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ».

در قصه دوم، عبارت «اِذَا الْبَسَةُ اللهُ اَزَالَ تَرْتِيبَ الْعَقْلِ وَ رَفَعَ عَنْهُ الْكُونَ وَ الْمَكَانَ» درباره پیامبر اکرم (ص).

در قصه چهارم، آیه اَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ.

در قصه ششم، فیض بردن حربا از نور خورشید به آیه «و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً...»

ارتباط داده شده است.

در قصه هفتم، جمله «هدهد بدانست که افشای سر ربوبیت کفر است».

در قصه نهم: انا الحق.

در قصه دهم: كل من عليها فان و يبقى وجه ربك ذو الجلال و الاكرام.

برای روشن تر شدن موضوع یک بار دیگر ساختار قصه‌های ده‌گانه را (در رساله لغت موران) مرور می‌کنیم:

|            |              |   |                 |   |  |
|------------|--------------|---|-----------------|---|--|
| قصه اول:   | شبنم         | ← | خورشید          | ← | يَهَارِي اللَّهُ لِيُورِيهِ مَن يَشَاءُ                      |
| قصه دوم:   | پرنده        | ← | آسمان (خورشید)  | ← | اِذَا أَلَيْسَ اللَّهُ ...                                   |
| قصه سوم:   | عندليب       | ← | پادشاه (سلیمان) | ← | فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مَّقْتَدِرٍ               |
| قصه چهارم: | جام جهان‌نما | ← | خورشید          | ← | وَإِذْ نَتَّيْتُ لِرَبِّهَا وَخُفَّتْ                        |
| قصه پنجم:  | جن           | ← | پادشاه          | ← | وَاشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا                       |
| قصه ششم:   | حربا         | ← | خورشید          | ← | وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... |
| قصه هفتم:  | هدهد         | ← | خورشید          | ← | سِرُّ رُبُوبِيَّتِ   |
| قصه هشتم:  | طاووس        | ← | پادشاه          | ← | إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ                 |
| قصه نهم:   | ماه          | ← | خورشید          | ← | أَنَا الْحَقُّ   |
| قصه دهم:   | چراغ         | ← | خورشید          | ← | وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ       |

چنان‌که دیدیم سهروردی در هفت قصه خورشید را در نقش نماد قرار داده است؛ اما او در دو اثر دیگر خود، عقل سرخ و صغیر سیمرغ، در چرخشی عجیب، خورشید را به یکی از معانی نماد تبدیل کرده است. در رساله عقل سرخ، واژه سیمرغ در نقش نماد به کار رفته است و یکی از معانی چندگانه آن - و بارزترین آنها - خورشید است:

• گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد. بامداد سیمرغ از آشیان خود به درآید و پر بر زمین بازگستراند، از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین. (سهروردی 1380: 232)

• [مادر زال] چون به صحرا شد، فرزند را دید زنده و سیمرغ وی را زیر پر گرفته ... (همان: 233)

• چون شب درآمد و سیمرغ از آن صحرا منهزم شد. (همان: 233)

• سیمرغ گفت: زال در نظر طوبی به دنیا آمد. ما نگذاشتیم که هلاک شود. آهو بره ..... شب وی را پرورش می‌کرد و شیر می‌داد و به روز خود منش زیر پر می‌داشتم. (همان: 233)

• و در سیمرغ آن خاصیت است که اگر آیینه یا مثل آن برابر سیمرغ بدارند، هر دیده که در آن آینه نگرد خیره شود. (همان: 234)

• اسفندیار را لازم بود در پیش رستم آمدن. چون نزدیک رسید، پرتو سیمرغ بر جوشن و آینه افتاد. از جوشن و آینه عکس بر دیده اسفندیار آمد. چشمش خیره شد، هیچ نمی‌دید. (سهروردی 1380: 234)

• پنداری آن دو پاره گز که حکایت کنند دو پر سیمرغ بود. (همان: 234)

در رساله صغیر سیمرغ ذکر «سیمرغ» با تعاریف و توصیفات همراه است که این توصیفات در بیشتر موارد،

ذهن را متوجه خورشید می‌سازد:

• ... و این رساله موسوم است به صغیر سیمرغ؛ و زیانی ندارد که در پیش مقدمه یاد کنیم از احوال این سیمرغ و مستقر او:

• روشن‌روانان چنان نموده‌اند که هر آن هدهدی که در فصل بهار به ترک آشیان خود بگوید و به منقار پر و بال خود برگردد و قصد کوه قاف کند. سایه کوه قاف بر او افتد در مقدار هزار سال این زمان ... در این مدت سیمرغی شود که صغیر<sup>(1)</sup> او خفتگان

را بیدار کند و نشیمن او در کوه قاف است. صغیر او به همه می‌رسد ولیکن مستمع کم دارد. همه با وی‌اند و بیشتر بی وی‌اند.

• با مایی و با ما نیی جانی، از آن پیدا نیی

• و بیماری‌هایی که رهین علت استسقا باشند و یا گرفتار دق، سایه او علاج ایشان است و مرض را سود دارد. و رنگ‌های مختلف را زایل کند. و این سیمرغ پرواز کند بی جنبش و ببرد بی پر و نزدیک شود بی قطع امکان.<sup>(2)</sup>

• و همه نقش‌های ما در اوست و او خود رنگ ندارد،<sup>(3)</sup> و مشرق است آشیان او و مغرب از او خالی نه.<sup>(4)</sup> همه از او مشغول و او همه فارغ. همه از او پر و او از همه تهی.<sup>(5)</sup>

• همه علوم از صغیر این سیمرغ است ... و سازهای عجیب مثل ارغنون و غیر آن از صدا و رنات او بیرون آورده‌اند...

• و غذای این سیمرغ آتش است<sup>(6)</sup> و هر که پری از آن او بر پهلوی راست بندد، بر آتش بگذرد و از حرق ایمن بود. و نسیم صبا از نفس اوست؛ از برای این عاشقان راز دل و اسرار ضمائر با او گویند. (همان: 315)

حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا سهروردی خورشید را در چنین جایگاهی قرار داده و چرا در آثار او این قدر به خورشید و انوار آن توجه شده است؟

در پاسخ به این پرسش ابتدا باید به معنا و مفهوم اشراق و حکمت اشراق پرداخت. در فرهنگ‌ها معانی چندگانه‌ای برای اشراق ذکر شده است از جمله: الف - تابیدن، تافتن، درخشیدن ب - روشن کردن ج - تابش، درخشش؛

اما معانی گوناگون حکمت اشراق:

1- دانایی و عقلانیتی که اشراق اصل و زیر بنای آن است.

2- حکمت مشرقیان.

الف - حکیمان مشرق‌زمین.

ب - کسانی که حکمتشان ریشه در اشراق دارد؛ یعنی به مشرق نورهای پاک و خالص متوجه است.

ج - فلسفه‌ای است که منشأ آن فلسفه افلاطون و حکمت نوافلاطونی حوزه علمی اسکندریه است. در اسلام و ایران محیی و مروج این حکمت، شیخ شهاب‌الدین سهروردی است. وی افزون بر استفاده از فلسفه افلاطونی و نوافلاطونی، از حکمت متداول در ایران خاصه فلسفه متمایل به عرفان که در آیین زردشتی بود - و سهروردی از آن به خمیره خسروانی تعبیر می‌کند - بهره برده است..

حکمت اشراق «حکمتی است مؤسس بر اساس اشراق ... [و آن] مشاهده‌ای وجدانی و معاینه‌ای عرفانی است که از برای انسان حقیقت وجود چنان‌که هست پدیدار می‌گردد، چنان‌که از خورشیدی که در آسمان جسمانی طلوع و شروق می‌کند از برای انسان حضور اشیاء آشکار می‌شود. بدین‌سان خورشید طالع و شارق در آسمان جسمانی مثال حسی و نمودار مجازی لحظه‌ای است که در آن نور عقلی معرفت درخشیدن می‌گیرد و بدین اعتبار است که نسبت اشراقی<sup>(7)</sup> بر این حکمت اطلاق می‌گردد.» (معین 1347: 25)

روح حاکم بر این فلسفه و غایتی که در آن دنبال می‌شود، نوعی سفر به شرق و استشرق یا شرق‌جویی است. اما این شرق کجاست؟ این شرق، شرق جغرافیایی نیست. وطن آرمانی انسان‌هاست؛ همان ناکجاآباد معروف ولی ناشناخته. اما نه به این معنا که مکانی خیالی و غیرواقعی است. بلکه به این معنا که از دایره آفاق ما



بیرون است. بنابر این، سفر به شرق را می‌توان سفر به فراسو دانست، نوعی سلوک آسمانی شبیه معراج پیامبر اسلام (ص) که در نماز هرمس بازتابی از آن دیده می‌شود.

البته می‌توان در واژه شرق و نقطه مقابل آن غرب مفاهیم دیگری را نیز جست‌وجو کرد. چنانچه این دو واژه در نقش نماد<sup>1</sup> به کار رفته باشند، معنای قاموسی آنها نقطه برآمدن و فرو رفتن خورشید است ولی در معنای فراقاموسی، شرق، جنبه آسمانی وجود آدمی و غرب، وجود خاکی او است.

سهروردی بر این باور بود که موجودات دنیا از نور به وجود آمده و این انوار به یکدیگر می‌تابند و این تابش متقابل را اشراق خوانده است. نظریه فلسفی سهروردی این بود که هستی غیر از نور چیزی نیست و هر چه در جهان است و بعد از این به وجود می‌آید، نور محض است. متنها بعضی از نورها رقیقند و برخی غلیظ؛ برخی از انوار، ذرات پراکنده دارند و برخی دیگر دارای ذرات متراکمند. بعضی از نورها ضعیفند و بعضی قوی. انسان نیز از نور است، انوار دیگر بر او می‌تابند و او نیز به دیگران می‌تابد. وی واقعیت اشیاء را به نور تمثیل می‌کند و تفاوت میان آنها را در شدت و ضعف نورانیت آنها می‌داند. او بر این باور است که نوری واحد عامل آشکار شدن اشیاء است و هستی مطلق و نور محض «نورالانوار» یا خداوند است.

### ریشه‌های تفکر اشراقی سهروردی

#### الف - اشارات قرآنی

بدون شک سهروردی در بحث نورشناسی که محوری‌ترین بحث فلسفه اوست، از آیات قرآن به ویژه سوره نور تأثیر پذیرفته است. از نظر او عقول و نفوس مراتبی دارند که بالاترین آنها نورالانوار (خداوند) است و نوریت همه انوار فیض نور اوست، «زیرا که او معطی حیات و بخشنده نوریت است... و در مصحف مجید آمده است: الله نور السموات و الارض، و نوریت او آن است که از بهر ذات خود ظاهر است و دیگری بدو ظاهر می‌شود. پس نور همه نورهاست و نوریت هر نیر سایه نور اوست. پس به نور او روشن گشت آسمان‌ها و زمین‌ها. آیتی دیگر: و اشرفت الارض بنور ربها» (سهروردی 1380: 182). در بعضی تفاسیر، «نور» از نام‌های خداوند دانسته شده است. (نوربخش 1383: 46) چنانکه می‌فرماید «الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ». سهروردی نورالانوار را با نام‌های نور مقدس، نور محیط، نور اعلی و نور اعظم نیز خوانده است.

در دیدگاه سهروردی، «خورشید» در جایگاه و مرتبتی پس از نور الانوار قرار دارد، وی از خورشید با عنوان «هورخش» نام برده و آن را حجت حق تعالی خوانده است:

- شریف‌ترین جسم‌ها هورخش است که تاریکی را قهر می‌کند. مَلِکِ کَوَاکِبِ و رَئِیسِ آسْمَانِ است... همه را نور می‌دهد و او از کس نور نمی‌ستاند... .

<sup>1</sup>. Symbol

- پاكا خدايا كه او را آفريد و نوراني گردانيد. اوست مثل اعلى در آسمان‌ها و در زمين‌ها، زيرا كه اوست نورِ انوار اجسام، چنان‌كه حق تعالى نور انوار است از آن عقول و نفوس ... .
- اوست آيتي بزرگ كه ظاهر است به نورش، خفي است شرفش بر جاهلان؛ و آيت حق تعالى ظاهرترين آيات است و ظاهرترين آيات هورخش شديد است. و اوست كه آيت بزرگ‌ترين است و علامه است و فاعل است به امر حق تعالى ... .
- پس اوست كه حي ناطق است و ظاهرتر است و اوست كه حجت است بر بندگان خدا و اوست آيت توحيد، زيرا كه او يكي است در مرتبت. او گواهي مي‌دهد به يكي و اوست كه وجهت بلندتر است از آن خدا بر زبان اشراق. (سهروردی 1380:183)

سهروردی دو نيایش دارد به نام‌های هورخش کبير و هورخش صغير در نيایش به درگاه خورشيد.

#### ب - حکمت مشاء

تأثير حکمت مشائی در پيدایش مکتب اشراق غير قابل انکار است. سهروردی با گردآوری آثار مشائين، به‌ويژه ابن‌سینا، توانست از آرای آنان در حکمت اشراق استفاده کند. حکمت اشراقی سهروردی، به تصريح خود وی، ریشه در حکمت مشرقی ابن‌سینا دارد. البته وجه تمایز حکمت اشراق از حکمت مشاء، رابطه ماهوی حکمت اشراق با نور و موضوعات عرفانی است.

#### ج - حکمت ایران باستان

سهروردی بر این باور بود بسیاری از حکمای ایران باستان اهل استشراق بوده‌اند و از مبادی نوریه کسب فیض می‌کرده‌اند. او دلبستگی خاصی به حکمای ایرانی مانند جاماسب، فرشوشتر، زردشت و بزرگمهر داشته است و خود را احیاگر اندیشه نوری آنان می‌شمارد:

• «وَ كَانَتْ فِي الْفُرسِ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَغْدُلُونَ، حِكْمَاءَ فَضْلَاءَ غَيْرِ مُشَبَّهَةٍ بِالْمَجُوسِ، قَدْ أَحْيَيْنَا حِكْمَتَهُمُ النُّورِيَّةَ الشَّرِيفَةَ الَّتِي يَشْهَدُ بِهَا ذَوْقُ افلاطونَ وَ مَنْ قَبْلَهُ، فِي الْكِتابِ الْمُسَمَّى بِحِكْمَةِ الْاشْرَاقِ. (كربن 1382:60)

(در بين ایرانیان باستان گروهی بودند كه به سوی حق راهنمایی می‌کردند و بدان دادگری می‌ورزیدند. حكیمانی برجسته كه با مجوس شباهتی نداشتند. من حكمت نورانی و والای آنان را كه مطابق روش افلاطون و اسلاف اوست در كتابی با عنوان حكمت اشراق دوباره زنده كردم.)

سهروردی پدیده‌ها را بر اساس نظام دو بنی تقسیم‌بندی می‌کند و این نوع نگرش به طور کلی و بدون آن كه بخواهیم آن را با مسأله دوگانه پرستی ربط دهیم، ریشه در اعتقادات قدیم ایرانی دارد: فریدون نور است، ضحاک ظلمت / پر راست جبرئیل نور است و پر چپ او ظلمت / عقل نور است، بدن آدمی ظلمت.

مسأله دیگری كه توجه سهروردی را به فرهنگ ایران باستان نشان می‌دهد، طرز برخورد او با اساطیر است. به طور کلی اساطیر در آثار سهروردی به دو شكل دیده می‌شوند: نخست این كه او به اسطوره‌سازی دست می‌زند؛ مانند عقل سرخ كه به صورت پیرمردی سرخ مو ظاهر می‌شود. دیگر این كه اساطیر گذشته را در كلام خود می‌گنجاند و مباحث عرفانی و فلسفی خود را با استفاده از این اسطوره‌ها تعریف می‌کند. این دسته

اسطوره‌ها بیشتر از اساطیر ایرانی انتخاب شده‌اند؛ شخصیت‌هایی مانند: کیومرث، تهمورث، فریدون، ضحاک، کی خسرو، زال، رستم، اسفندیار و سیمرغ.

سهروردی زرتشت را موحد می‌دانست و مسأله دوگانه‌پرستی در آیین زردشت را رد می‌کرد:

• ... و برسد به نور تأیید و ظفر چنان‌که بزرگان ملوک پارسیان رسیدند؛ و ایشان از مجوس نبودند و نه ثنویان، یعنی از کسانی که خدای را دو می‌گویند، زیرا که این معتقد فاسد از گشتاسب ظاهر گشت. (سهروردی 1380، ج 3: 185)

او آنچه را به افلاطون نسبت می‌دهد به حکمای ایران باستان نیز منسوب می‌کند؛ از جمله فریدون و کی خسرو را می‌ستاید و آنان را اهل خلسه و مشاهده انوار ملکوت و با جهان غیب و عالم معنی متصل می‌داند و برای ایشان نوعی کمال عقلی و اتصال به عالم اعلیٰ قائل است:

• از جمله آن کسانی که بدین نور [کیان‌خره] و تأیید رسیدند ... ملک افریدون [بود]، آن‌که حکم کرد به عدل و حقّ قدس و تعظیم ناموس حق به جا آورد ... و ظفر یافت بدان که از روح‌القدس متکلم گشت و بدو متصل، و طریق مثال و تجرید و غایت سعادت را دریافت آنچه قاصدان راه یابند و بدارند از عالم علوی. چون که نفس روشن گشت از شعاع انوار حق تعالی به سلطنتی کیانی بر نوع خویش حکم کرد... و سایه عدل بگسترانید بر جمله معموره و از علوم بهره‌مند شد... و علم را نشر کرد و عدل بگسترانید و شرّ را قهر کرد... (همان، ج 3: 186)

• کیخسرو مبارک که تقدس و عبودیت را بر پای داشت، از قدس صاحب سخن شد و غیب با او سخن گفت و نفس او به عالم اعلیٰ عروج کرد و منتقش گشت به حکمت حق تعالی و انوار حق تعالی او را پیدا شد و پیش او باز آمد و معنی کیان‌خره دریافت و آن روشنی‌ای است که در نفس قاهر پدید آید. (سهروردی 1380، ج 3: 187)

د - حکمت الهی یونان

سهروردی خلاف فیلسوفان پیشین که تنها به ارسطو توجه ویژه‌ای داشتند، شیفته فیثاغورث و امپدکلووس، هرمس و افلاطون بود، تا حدی که افلاطون را پیشوای حکمای اشراق می‌داند.

هرمس کیست؟ الف - عطارد (تیر) ب - سیاره مشتری ج - ادریس پیامبر

د - نام سه نفر از حکمای یونان<sup>(8)</sup>

### اسطوره هرمس

در اساطیر یونانی «هرمس» پسر زئوس و مایاست. مایا مادرش از نمف‌ها و خدایانو است. زئوس به صورت پنهانی و به دور از چشم همسرش هرا، با مایا رابطه داشت. مایا در غاری تنها زندگی می‌کرد و با دنیای خارج ارتباط نداشت. هرمس در همان غار تنهایی به دنیا آمد، ولی برعکس مادرش اهل معاشرت و پر حرف بود.

او یک بار پنهانی قنناق خود را باز می‌کند و از غار بیرون می‌زند. لاک‌پستی را می‌گیرد و از لاک آن چنگ می‌سازد و با آن سرود تولد خود را می‌نوازد. سپس تمام روز را در فکر می‌دزدد گاوان آپولو به سر می‌برد. شبانگاه دوازده ماده گاو، صد گوساله و چند گاو نر می‌دزدد و برای گم کردن رد پا کفش چوبی بزرگی می‌سازد و روی شن‌ها به اسکی می‌پردازد و گاوان را به غاری می‌برد. آتشی می‌افروزد و دو گاو نر برای خدایان قربانی

و بقیه گاوها را در غار مخفی می‌کند. آن‌گاه به شکل مه به غاری که زادگاهش بود، بازمی‌گردد و در قنداقش می‌خوابد.

آپولو، خدای خورشید، می‌داند که هرمس این کار را کرده است، ولی نمی‌تواند ثابت کند. به زئوس شکایت می‌کند. زئوس از رفتار پسرش تعجب می‌کند، ولی چیزی به او نمی‌گوید.

هرمس چوبدستی یا عصایی دارد که در بالای آن دو بال و دو مار به هم پیچیده قرار دارند. او افسون‌های خود را به یاری این عصا جاری می‌سازد. تصویر او را در حالی که کفش و کلاه بالدار پوشیده است، مجسم می‌کنند.

### نماز هرمس

سهروردی در کتاب *التلویحات* نماز شگفت‌انگیز هرمس را به این ترتیب نقل کرده است:

• قامَ هَرْمَسُ یُصَلِّی لَیْلَةً عِنْدَ شَمْسٍ فِی هَیْکَلِ التُّورِ، فَلَمَّا انشَقَّ عَمُودُ الصَّبْحِ فَرَأَى أَرْضاً تَخَسَّفُ بَقَرِی أَطْرَافِهِ؛ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهَا فَهَوَّی هَوَّیاً فَقَالَ يَا ابْنِ نَجْنِی عَنِ سَاحَةِ جِیرَانَ سَوِّءٍ، فَنُودِی أَنْ اِعْتَصِمْ بِحَبْلِ الشُّعَاعِ واطَّلَعْ إِلَى شَرَفَاتِ الْكُرْسِی؛ فَطَلَعَ، فَإِذَا تَحْتَ قَدَمِهِ أَرْضٌ و سَمَاوَاتٌ. (سهروردی 1380، ج 2: 108)

یک شب هرمس در معبد نور در حضور خورشید به نماز ایستاد، صبحدم زمینی تاریک را مشاهده کرد که با روستاهای اطرافش مورد خشم خداوند قرار گرفته است. در این هنگام بانگ برآورد که ای پدر! مرا از این همسایگان بد برهان! پس ندایی به گوشش رسید که به ریسمان شعاع چنگ بزن و به عرش برآ، وقتی بالا رفت، زمین و آسمان‌ها زیر پای او بودند.<sup>(9)</sup>

هرمس نزد اقوام مختلف و در هر سرزمین به عنوان رب‌النوع یا پیامبر و پیک آسمانی مورد احترام و گاه پرستش بود و با نام‌های گوناگون خوانده می‌شد. گاه با میترا (ایزد مهر) تطبیق داده می‌شد و گاه با تیر (بهرام) یا هرمز یا هوشنگ، در مصر طاط خوانده می‌شد. در اساطیر رومی مرکور، نزد یهود، اخنوخ و نزد مسلمانان، ادریس نام داشت. بعدها به رب‌النوع حکمت، طب، کتابت و معماری تبدیل شد. نیز از تعیین طول عمر او به 365 سال چنین برمی‌آید که به نظر قدما، او یک قهرمان شمسی بوده است. هرمس بدون مرگ جهان را ترک کرد و در شمار جاودانان قرار گرفت.

مسلمانان، هرمس را مؤسس حکمت و علوم، به‌ویژه نجوم و کیمیا و طب، می‌دانستند و بسیاری از اختراعات و اکتشافات مهم را به او نسبت می‌دادند. در قرن ششم با پیدایش مکتب اشراقی، تعلیم هرمس یکی از عناصر مهم حکمت شد و شیخ اشراق همواره نام هرمس را با افلاطون و زرتشت به عنوان مؤسسان حکمت و استادان خود محترم شمرده و بسیاری از تعلیمات مکتب و مشرب هرمسی را وارد مکتب اشراقی کرده است. شیخ او را والدالحکما می‌نامد و سلسله حکمای یونانی و ایرانی را مطابق طرح زیر شاگردان وی می‌شمارد: (نک: سهروردی 1380، ج 2: 76)

|   |     |        |        |         |        |      |        |   |
|---|-----|--------|--------|---------|--------|------|--------|---|
| ◀ | شیت | کیومرث | فریدون | کی‌خسرو | بایزید | حلاج | خرقانی | ↕ |
|---|-----|--------|--------|---------|--------|------|--------|---|

|         |              |         |         |          |          |          |           |      |
|---------|--------------|---------|---------|----------|----------|----------|-----------|------|
| سهروردی |              |         |         |          |          |          |           | هرمس |
| ↑       | سهل<br>تستری | ذوالنون | افلاطون | انباذقلس | فیثاغورس | اسکالیوس | آغاذایمون | ←    |

هـ - بقایای آیین میترایسم و آیین صابئین حران

صابئین یا حرانیان قومی بودند که در بین‌النهرین زندگی می‌کردند و تا ظهور اسلام ساکن مرزهای غربی ایران بودند. آنان از جمله فرهنگ‌هایی بودند که در انتقال دانش به جهان اسلام کمک کردند.

ابوریحان در آثار الباقیه اطلاعات ارزشمندی دربارهٔ صابئیه به دست می‌دهد. وی می‌گوید:

• حرانیان را که بازماندگان از معتقدان دین قدیم مغرب‌زمین هستند، [آیینی] که رومیان پس از مسیحیت دست از آن برداشتند، صابئین گویند. (ابوریحان بیرونی 1377: 56)

این جملهٔ ابوریحان نشان می‌دهد که صابئین بازماندگان میترایسم یا آیین مهر هستند.

آیین مهر مذهبی ایرانی بود که در سرتاسر امپراطوری روم گسترش یافت و امپراطوران زیادی میترایسی شده بودند. پس از رسمیت یافتن مسیحیت در قرن چهارم میلادی به وسیلهٔ امپراطور کنستانتین و مرگ ژولین، آخرین امپراطور مهری‌مذهب روم، میترایسم رو به خاموشی نهاد.

ابوریحان می‌گوید: بعضی از امور دینی زردشتیان از مذهب مهر و قدمای حرانیه گرفته شده است (ابوریحان بیرونی 1377: 56). وی مذهب مهر را آیین ایرانیان پیش از زردشت می‌داند و آنها را با نام مجوس اقدمین معرفی می‌کند:

• مجوس اقدمین آنهایی را گویند که پیش از زردشت بوده‌اند و امروز نمی‌توان شخصی را از ایشان پیدا کرد که به گفتهٔ زردشت معتقد نباشد. (همان: 57)

ابوریحان درباره عقاید صابئین می‌گوید:

• تیرین و کواکب و کلیات عناصر، یعنی خورشید و ماه و سیارات و چهار عنصر، را تقدیس می‌کردند. باقی‌مانده‌های این طایفه در حران سکنی دارند. (همان: 59)

و ادامه می‌دهد:

• برای ایشان انبیاء بسیاری است که اکثر ایشان فلاسفه یونان‌اند مانند فیثاغورس جد افلاطون و هرمس. (همان)

بعضی از عقاید و باورهای بارز صابئین که به موضوع مورد اشارهٔ این نوشتار ربط دارد، چنین است: اعتقاد به فیثاغورس و افلاطون، تعظیم خورشید، تأثیر گرفتن از آیین مهرپرستی.

نتیجه

اگر چه «خورشید» همیشه مورد توجه شاعران بوده است، اما نوع نگاه به آن در بین شاعران و نویسندگان گوناگون، متفاوت است. بعضی تنها به وصف آن پرداخته‌اند و در ورای توصیفات شاعرانه آنها، فکر و فلسفه‌ای وجود ندارد. اما بعضی برای بیان سمبلیک اندیشه‌های خود به خورشید رو آورده‌اند.

در آثار سهروردی، به‌ویژه رساله لغت موران، حضور خورشید از نظر بسامد قابل توجه است. در هفت قصه از مجموع قصه‌های ده‌گانه کتاب لغت موران، خورشید نقشی محوری و اصلی دارد و حضور آن در بافت متن چنان قوی و مؤثر است که با حذف آن، شالوده قصه به هم می‌ریزد. حضور خورشید در آثار سهروردی چنان قوی، پرننگ و گسترده است که می‌توان خورشید را پایه تمثیلات و حتی تفکر او به شمار آورد. اما پرسش این است که اصل و منشأ خورشیدستایی در آثار سهروردی چیست؟

در اظهارنظری نه چندان مطمئن می‌توان گفت که «هرمس» اسطوره معروف یونانی مطنه‌ای برای خورشیدستایی‌های سهروردی است؛ به‌خصوص آن که هرمس با میترا (ایزد مهر) تطبیق داده می‌شد. طول عمر هرمس 365 سال (معادل 365 روز یک سال شمسی) است. البته از دریچه‌ای دیگر هم می‌توان به این موضوع نگریست؛ یعنی توجه سهروردی به هرمس را ناشی از احترامی بدانیم که او برای خورشید قائل بود، نه این که خورشید را به احترام هرمس می‌ستود.

توجیه دیگر بر توجیحات خورشیدی شیخ، اطلاع و آگاهی او از بقایای افکار مهرپرستان و آیین صابئین است. اگر چه این آگاهی الزاماً به معنای پذیرش افکار و عقاید آنان نیست. صابئین در تعظیم خورشید از آیین مهرپرستی متأثر بودند. بیش‌ترین احتمال برای حضور گسترده و توأم با احترام خورشید در آثار سهروردی، به باور او درباره نور معطوف می‌شود. چنان‌که گفته شد «نور» محوری‌ترین بحث فلسفه شیخ است و او در این رابطه از آیات قرآن تأثیر پذیرفته است. از نظر او عقول و نفوس مراتبی دارند که بالاترین آنها نورالانوار (خداوند) است و خورشید در جایگاه و مرتبتی پس از نورالانوار قرار دارد.

از دیدگاه سهروردی، خورشید یا هورخش ظاهرترین و بزرگ‌ترین آیت خداوند است، علامه است، فاعل است به امر حق تعالی و اوست که وجهت بلندتر است از آن خدا بر زبان اشراق.

## پی‌نوشت

- (1) صفیر او خفتگان را بیدار کند. : مقصود نور خورشید است.
- (2) پرواز کند بی جنبش، بپرد بی پر، نزدیک شود بی قطع اماکن: یعنی خورشید بدون بال و پر در آسمان حرکت می‌کند و بدون این که به سوی ما بیاید نورش به ما نزدیک می‌شود.
- (3) همه نقش‌های ما در اوست و او خود رنگ ندارد: نور خورشید بی رنگ است و در عین حال رنگ‌های گوناگون را در خود دارد.
- (4) مشرق است آشیان او و مغرب از او خالی نه: از مشرق برمی‌آید و در مغرب فرو می‌رود.
- (5) همه از او پر و او از همه تهی: همه از نور خورشید بهره‌مندند.
- (6) و غذای این سیمرخ آتش است: اشاره است به حرارت و گرمای خورشید.

(7) لفظ اشراق همان‌گونه که در عالم محسوس دلالت دارد بر فروغ بامدادی و لحظه‌ای که در آن سپیده صبحگاهی در نخستین پرتو خورشید پدیدار می‌آید، در آسمان معقول جان نیز دلالت دارد بر آنی [=لحظه‌ای] که در آن نور مجرد معرفت به پیدایی می‌گراید. (فرهنگ فارسی معین: ذیل لغت)

(8) در آثار دوره اسلامی سه هرمس مشهورند:

الف - هرمس اول یا هرمس الهرامسه؛ اولین کسی بود که با عالم افلاک آشنایی یافت. علم طب را به مردم تعلیم داد، خط را اختراع کرد، لباس پوشیدن را به مردم آموخت. خانه خدا را ساخت و وقوع طوفان را پیش‌بینی کرد.

ب - هرمس دوم یا هرمسی بابلی که بعد از طوفان در شهر بابل می‌زیست و در علم طب و فلسفه و طبایع اعداد مهارت داشت.

ج - هرمس سوم؛ در مصر زاده شد و شاگرد آغاذادیمون بود. شهرهای زیادی ساخت. درباره حیوانات کتاب نوشت. در علوم طب، فلسفه و کیمیا مهارت داشت.

(9) رمز شناسی این عبارات چنین است:

نماز: نشانه عروج انسان به عالم بالا

هرمس: نفس ناطقه

درخشش پرتوهای بامدادی در افق تیره زمین: ظهور نفس ناطقه از درون جسم خاکی.

پدر: واجب الوجود بالذات یا عقل کلی.

زمین تیره و روستاهای اطراف: بدن و نیروهای آن.

پدر: انوار عقلیه

رشته شعاع: حکمت نظری و حکمت عملی که می‌توانند انسان را به عالم بالا و جهان نور وصل نمایند.

## منابع

ابوریحان بیرونی. 1377. آثار الباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: دهخدا.

خاقانی شروانی. 2537. تحفه العراقین. حواشی و تعلیقات یحیی قریب. چ 2. تهران: امیرکبیر.

\_\_\_\_\_ . 1368. دیوان. به تصحیح ضیاءالدین سجادی. چ 3. تهران: زوار.

\_\_\_\_\_ . 1362. منشآت. به تصحیح محمد روشن. چ 2. تهران: کتاب فرزانه.

رودکی. 1382. دیوان اشعار. به تصحیح جعفر شعار. چ 2. تهران: کتاب فرزانه.

\_\_\_\_\_ . 1377. دیوان اشعار. به اهتمام ی. برگینسکی. چ 2. تهران: نگاه.

سعدی. 1362. کلیات. به تصحیح محمدعلی فروغی. چ 3. تهران: امیرکبیر.

سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. 1372. آواز پر جبرئیل. تهران: مولی.

\_\_\_\_\_ . 1366. عقل سرخ. تهران: مولی.

\_\_\_\_\_ . 1374. الف. صغیر سیمرغ. تهران: مولی.

- \_\_\_\_\_ . 1386. قصه‌های شیخ اشراق. ویراسته جعفر مدرس صادقی. تهران: مرکز.
- \_\_\_\_\_ . 1374 ب. لغت موران. تهران: مولی.
- \_\_\_\_\_ . 1380. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. به تصحیح و تحشیه سید حسن نصر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. 1366. صور خیال در شعر فارسی. چ 3. تهران: آگاه.
- عطار نیشابوری. 1362. دیوان اشعار. به تصحیح تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ . 1356. مصیبت‌نامه. به اهتمام نورانی وصال. تهران: زوار.
- \_\_\_\_\_ . 1368. منطق الطیر. به تصحیح سیدصادق گوهرین. چ 6. تهران: علمی و فرهنگی.
- عین القضاة. 1327. رساله یزدان شناخت. به اهتمام بهمن کریمی. تهران: فرهنگ فارسی معین.
- کربن، هانری. 1382. روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان. ترجمه عبدالمحمد روح‌بخشان. تهران: اساطیر.
- کزازی، میرجلال‌الدین. 1368. از گونه‌ای دیگر. تهران: مرکز.
- معین، محمد. 1347. حکمت اشراق و فرهنگ ایران. تهران: امیرکبیر.
- مولوی. 1363. کلیات شمس. چ 10. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ . 1383. مثنوی معنوی. به تصحیح ر.ا. نیکلسون. با ترجمه و تحقیق حسن لاهوتی. تهران: قطره.
- ناصر خسرو. 1386. دیوان. با مقدمه سیدحسن تقی‌زاده. چ 5. تهران: نگاه.
- نوربخش، سیما. 1383. نور در حکمت سهروردی. تهران: محبی.